



۲۸



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





کتابخانه ملی افغانستان  
دوستی اسلام





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ثبت سازه  
سازه

کتب کتابخانه هملی  
۱۷۸۲

میرزا محمد حسین  
کتابخانه هملی

## این نسخه شریفه

که مخلو است از لسانی خوشاب کتاب بیت  
بیت و تالیفی است تئیع مسمی باشیں الامراء که انجمن

خیریتی است ادبار او بهترین مونی است

امرا و فیض ترمیثی است فقرار او شیرین بحمدی است  
فضل را چکیه کلک جناب مستطاب فخر العلما العائز

جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول  
العالم الربانی والحقوق الذي ليس له شافعی جناب

المیرزا محمد حسین الکرمی او امام اشد فتح عمره و عزمه بخل السیال شاد افتخار

سلطان العلما

الفقیر والمحبوبین المرحوم المبرور الحاج سید جواد

الحسینی عشره و سی و آشیزی مولده او الکرمی

طبع در آمد  
مسکنا و بیتی بزیور



# كتاب تنظیم انسیز الامر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نجينا من مباحث العلوم الوسمية باليمين والفضل  
واغنينا بروح المعاشرة من مكائد النقل والاستدلال وانقدنا  
من الاطائل تحته من كثرة العتيل والقال وعصمنا من المناظر و  
المعارضة والجدل والجدال فانها مثار الشبه ومظان الريب  
والشك والضلال والصلوة والسلام على سيد المرسلين وجامع  
شمل الدين وقاطع دابر المحدثين محمد المبعوث على الاولين والآخرين  
صلوة يوازي عدها عدد ما كان من خلق الله وما سيكون  
في يوم الدين وعلى الله الغر الميامين واصحابه الطيبين  
الظاهرين سيماؤلية ووصيّة وصارمه وصاحب بيد الله  
العاشر وجه الله الزاهر امير المؤمنين واولاده الراشدين السبئيين  
الخصيصين سلام الله عليهم اجمعين اللهم ارزقنا شفاعة لهم و  
احشرنا معهم وفي زمرة قائم بحقك وبحق آل طه ويسر  
وبعد حنين كويكب الصعيت الامم الجانبي محمد بن الحسين الكوفي كرمانى كرد بن اوقات

فرخنه ساعات که سال بیکار و دویست و هشتاد و هفت بیست و پنجم  
 و اند سال از زمان بد و جلوس و عهد اجد محمد سلطان اسلامیین و خاقان اخو قیم  
 طل اسدی الاضمین آسمان مسند و مر صورت و خوشید سیر لامکان سیر و  
 فلک رتبه و سیاره سیر پرورد و اقبال و نجت زینه تلخ و نجت غده ناصیه  
 جهانداری فره باصره سلطنت و کامکاری ملک الملک العادل عدیل الملک  
 من غنی و فقیر و صعلوک ابو المظفر والظفر والاقتدار سلطان ناصر الدین شاه  
 قاجار اجد الله ملکه و ملکتیه ای یوم الفرار که شکر اک کافه برای او عاصه رعایتی ای  
 ملک محروس ایران و زطل طلیل ای حضرت شاهنشاهی جیاوه روح العالمین فداه که  
 بی شایسته تکلف تو ان کفت که از عهد اینی آدم عالمی کنون بر بیوالی سلطنت چنین  
 صورتی فایض نکشته و بر عناصر خشچان پادشاهی مراجی باین اعدال تعلق نکرفته  
 روزگاری بر احت و رفاقتیت میله راند لاسما ایل بلده کرمان حمانها اشد عن الیمان  
 که درین ایام اشعه اذار عنايت و رافت حضرت طل الله ای ایشان طالع کشت  
 و بچکر ای سپهر عجید و جلال و آسمان کوکه جلالت و اقبال اصل شرافت هب مهبت  
 معدن معدلت مترب حضرت سلطان و کل الملک شانی مرتفعی قلیخان لاست  
 رایات شوکه بر پای اظفر فشوره و آیات غلطه کا سبع المثابی ما ثوره منظر و بیهی  
 شدند چه از آن عهد که خاتم ولایت این ولایت نکمین نکمین او فرین شد بموارد و به  
 همت و تضمیم نیت بر فاہیت و نفعت و صلحت عیت که ایه فتحت و بتعالی سلطنت  
 است مصروف داشت بحمد اللہ کرمان از بدل و عدش رو نوق شاب یافت  
 و بار ای زین عقل خورده بین تو اعد محدث را برداشت و رسوم نیکوکه داشت  
 فاظر والی اقا و حمه الله یکیف یمحیی الارض بعد موتها پس من بند  
 خادم الفقراء والمالیا راهوای آن درست افاده که فتحه مجموع و شطر بوبیات



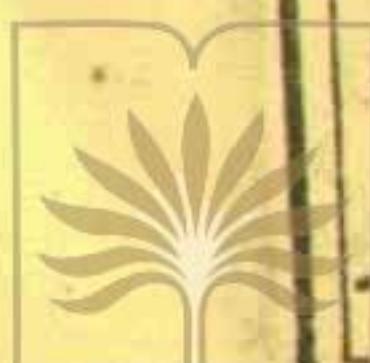
والآیات بنام نامی او بست تحریر در آورد و عمر رادرین عهد میمون مصروف  
 باین فرض غطیم بهار دولی از انجاکه غالب اهل ایشور را از معارف حقیقته محروم  
 و همه را ازین اصطلاحات بی بهره دید از آن خیال مایوس و معرض شد و ازان  
 سعادت محروم نامد و سبب اعراض ناس ازین علوم آنست که غایت وفا یه  
 علوم را تحصیل مال و جاه و نیوی داشند و در هر حال شهرت و ریاست را پیش  
 نهاد خاطر فائز خود داشند و در اصول عقاید تجویح عجایز و صیان تقلید اساتید و احتمالات  
 بران خواستند بعض الالی این بلده عرفانی که این من بیت العنكبوت است خاطر  
 خود را خوشنود نموده اند و باین کمان که بین مقالات است پی بقصود تو ان  
 بر دهش اشم حاشا هذل خطوط عظیم مجلاین ضعیف بعد از اعراض چون سیل  
 فطری جیلی ایشان را بصید و شکار که از دیدن لوك است دید و در خاطر سوح نموده  
 که ساله بنام نامی ایشان بمحاره شروع در این مختصر ساله نمود اید است  
 که مطبوع طبع الوالباب بشود و در نظردارم که اگر با نجام بر سد او را موسوم به  
 ائم الاحرار نمایم و او را در فن بزروره قرار دهم ولی اگر کاه کاهی بمناسبتی  
 دقیق چند قدسی نکته چند ملکوتی بزبان مرغان حین قدس و طائران ارم این ذکر شود  
 معذورم و از دینه مقصدا سنی و مطلب اعی و غضر غالب و در هر حال آن مطالب ا  
 مرغ اشک خوارقی لذت شناسد و آن را فکلای تاکت على افواج اطمیه و ملاطفه  
 لدی امواج الغویر لا بیحصل للقلب الحزن التسلی الابتدک العهد  
 الشریف الذي عاهدتة و تدبّر المیثاق المنیف الذي واثقته  
 ما يکم و نمین زمره عشق و نوابی پیداست که دیگر کجا خورند تو ان بود  
 محل اذ ناظرین این رسالت مرسی که اکرزلت و تقرشی مشاهده نمایند قلم عفور بر او  
 بکشند و با عاصن ترک اغتراب فرمایند زیرا که الائسان پیاره السهو و



لفظ طب را بطلاق طب حیوان مینمودند بجهة نجاشی و تماشی و کتب معتبر داشته اند  
 مشخون بود مبالغه عالی حیوانات از انسان و طیور و موادی و غیره هم بعد رفتار فتنه  
 بعض متاخرین آیشان چون نفع نسبی در فالی آنها نمایند اقصار نمودند و کتب  
 خود طب موادی و انسان بعد از پرده از زمان بعض از اطبار حیوان و غیره مثل  
 این ای تحرام و قطعی و آوری یک جانش فن طب موادی را از کتب خود جدا نمودند  
 و موسوم نمودند آن را بعلم البدیره و کتب چند در آن علم تصنیف و تالیف نمودند  
 شرذمه دیگر از آنها فن طب طیور شکاری را از کتب سلف افزوده جدال نموده  
 و موسوم نمودند بسیاره بجهة اضافه باشرف انواع طیور که براتند و برآورده جمع بازی  
 است که مطلق طیور شکاری را بازی هم کوئید و سبب این اضافه آنست که علمی از  
 علوم که متعلق است نوعی از انواع موجودات علويه و سفلیه مجرده و مادیه و احیا  
 و سردار از آنست که قرار داده بشود موصوع آن علم و اضافه بشود و اسم آن علم  
 بسوی اشرف آنچه که مبحث عنده است در آن علم بهذا اسم این علم را پروردۀ اطلاع  
 نموده اند اضافه للبازی که بکی از اقسام طیور شکاری و اشرف از پرده است و محل و مقر  
 خود ثابت و بسیار است که این ملک اشرف و ارفع پرده حیوانات است  
 بجهة جامیت او همه فضیلت و کمالات مادون راچه است که جامعه نور پر  
 پرده موجودات منظوی و مندرجند در ذات او کجا اشاره ایله رئیس الموحدین رو  
 و روح العالمین فداه اتو عصرا فک جوهر صغیر و فیک  
 اقطعی العالم الا سبر لکن نه با عبار ماده اوچه ماده ای  
 از جهات اضطراب ماده است بلکه با عبار صورت او که فصل حقیقی است  
 شرافت و تحصیل ماده و اجناس بصورت و فضل ایست باقطع نظر بصورت  
 و فضل ماده و بسیار فاده بمنی نمایند که ابهام و لکیت را واللهم علیک السلام



لهر بیحد مجله موقع این بیانات درین مختصر رساله نیست که مشروطه و مفصله  
 ذکر شود و محل اثبات این مطالب در علوم حکمیه و عقلیه الهیه و فن قطاس است  
 و طالبان بزوره را با این مقامات سرد کاری نیست چه آنها را باب لذات  
 صورتی داشتند و نیوی هی مستند و آن علوم را دلنشکسته و خاطری از  
 غیر حقیقی نیست و رکار است بدینکه بیمداد شعر چوکس خرمی از سرمهای طالب  
 عشق کاشش افزو زخواری نخوردستان را مجله اشرفیت انسان  
 نسبت بعقول سیمه از پدیدهای اولیه است و حاجت باطنی و تطویل  
 کلام نیست و اشرف مولد است بعد از انسان کسی است و چیزی که اقرب باشد  
 من حیث اخلاقه و الصفة با انسان و بیش از هنکر را باستقراء معین منوده اند که از  
 معادون طلا اعدل و اقرب است با انسان از سایر معادن و از بیانات  
 پیر و جا افسوس نمی خواهد اقرب و انتقام اند چه بعض صفات حیوانیه و رانها  
 هست که در سایر اشجار و بیانات نیست و از حیوانات بیغا که طوطی و بوزنیه از ترکیت  
 بیان یافته اند آما اصیاب بیطره در مابین موادی و اندام خیول را که  
 این بیان اعدل مزاجا و اقوام خلقه و احسن صور و از جمیع یافت شده و اینها  
 را نزدیکتر بخلافت و صفت و فرج انسانی و بین نزد اکتشکوی از احوال بیان  
 از حیث صحبت و درض وجودت خست و باقی احکام انسان را اصل و آن علم  
 قرار دادند و اکرکشکوی از سایر موادی بنا نمایند عیل الفرعیه و بالعرض است  
 اما اهل تزوره بزائر اشرف ا نوع طیور یافت شده پس مقدم آنها اولاً و بالذات  
 متعلق بذكر حالات زراه است و اکر از سایر طیور درین فن ذکر نمایند استظرادا  
 و بطفلاً و بالطبع است اکر چه در کتب تاریخ از اطباء یافتم کسی را که در کتب  
 خود متصرصن این فن شده باشد و این ضعیف جانی بجهة اینکه این فن را بجز



الخطاء والنسیان ایضاً باختصار بالوکثرت میل و قال وحجم امراض روحانی وجسد  
 که نہایت نیزهای کدوست و سرای غبادت و بلادت است که بیان تقدیرات از یه این  
 ضعیف را متوجه چنانست که عمر را غالباً بجهة اخراج فراز از اعتدال در عهد شباب  
 و طرد امراض قلبیه و کبدیه بصرف تمارکال به خارکی نمایند من اینجا پاس این دیوار دارم  
 همانا فرص تر زین کار دارم پس شروع نمایم در مقصود و اله حسبی و  
 فخر الود و بد انگه عادت علاوه مدوفین براین جاری شده که در آغاز کتب تعریف  
 و فایده موضوع علمی که مقصود بالذات از تالیف این کتاب است بیان مینمایند  
 بجهة بصیرت ناظرن لنه این ضعیف بهم تأسی نمود پوشیده نمایند که فقط بزرگ از استعفاف  
 جعلیه است و شیق منه اول فقط بازی است اما تعریف بزرگ و آن علم با جوال  
 طیور از حیوانات است که مقصود است اصلاح بجهة نفعی که معترض است در آن علم  
 و امام موضوع این علم در اصل هر حیوان صاحب پر و پال است بجهة انگه بحث  
 میشود درین علم از اعراض ذاتیه اینها از هیئت مرض و حفظ صحت و کیفیت اخذ و اختصار  
 و سیاست و اموختن اینها اما غایت و فایده این علم پنجه چیزیست کی اخذ بعذر  
 طیور یا غیر طیور که دشوار است صید اینها دیگری نموده موجب فرج و تعقویت روح  
 حیوانی است و ریاضت و شرح صدر و سکین مقدمات بعض امراض صعبه العلاج  
 مثل جدام و نقرس و مفاصل و لقوه و فالج چه در صید و شکار حرکات غمیقه از جمله در  
 میشود و چنین بجهة توالي فرج وکثرت نشاط حرکات نفایه از روح صادر است  
 و از زیادت حرکات مواد نجفه طبیعیه تخلیل بسر و دصحت وسلامتی از غالب امراض که طلاق  
 همه طبیاع است حاصل میشود فن المطلوب اساسی این علم تقسیم اجناس و انواع  
 طیور شکاری است و کیفیت تقدیر آنها و استقصار امراض آنها و علاج آنها وغیره  
 ذکر مقدمه بدانگه عادت حکما و اطباء سلف براین جاری شده بود که اطلاع



و مترک دید بعیارت فارسی این خبر را که از کتب متقدیں الشاعط منود مختصر اندراج  
 منود چکانیکه طالب این فرشته عالیاً از عربیت لی بهره اند و از ذکر منود بعیارت  
 عرب شقق نخواهد شد و ماقو فیضی الا با الله وهو حسبي و فم الوکیل و مرتب  
 ساختم این مختصر را برای وسیه سجیت و خاتمه الحمد ایه به آنکه علمای این  
 صناعت بسیار کمند و کویا این فن را تکمیله من سطیره و آنسته اند بلکه نظری  
 و قطوس و ابن عوام و بسیاری از اطبای روم مطابق علم حیوان را اضم بکش  
 فلاحت که زراعت است منوده اند و مجموع راز روقة نایده اند گراویم و  
 غطرتیف و سوامیس و ارجانس از اطبای متاخرین روم و یونان  
 که بزرده را افزار و جدا منوده او را فنی و علمی برآشته هر قرار دادند و یکن بسیار  
 با اختصار کوشیدند و بنا بر روابیت صاحب تذکره ازین چهار نفر اول کسی که بازی  
 اخذ و تسلیم منود و مخترع اصطیاد و شکار کردن پاشا شد قحطون حکیم بود و اول کسیکه  
 عقاب را حبیب و تاویب منود اهل مغرب زین بودند و شاهین را قسطنطین اخذ و تعلیم  
 منود و اویکی از ملوک بود و در اسلامیه و قسطنطینیه پوکه با اسم او موسوم شد و  
 اول کسیکه صقوط اخذ منود و تسلیم کرد کسری انشیروان عدالت کتر بود که  
 در زمان و او اختم رسل و ۴۰ دی سبل محمد مصطفی اصلوات اللہ وسلامه علیہ وآل  
 بوی سبیت شهر پاری و سلطنت موصوف بود و او پادشاهی بود عادل و باذل  
 هر چند بشرف اسلام مشرفت نشده بود ولی بجهة اتفاق بجهت عدل  
 که از بخفات نوریه العیه است از ناجین بود و چنانکه در حدیث بنوی حصلی اللہ علیہ  
 واله بعد از پلی میراج ما ثور است که نشره موده بیشت و جهنم را مبن منود نه  
 و شنست و یه مور عین جهنم نهاده و بر آنها و شخص شسته بیشت هر کیم آنها چیزی  
 بمشال باوزنی است که هر وقت شعله و شماره آتش با نهان میل می‌زاده باز زن



دیگر نباید داشت از آنها در ویژه از برادر محبوب پسر سیدم احوال آن دو خواست  
را جواب داد یکی نوشیروان و دیگری حاتم طالقی است که هر چند بسبک فر  
باشند آمدن ولی خدا و معلم بفضل و کرم خود عدل و سعادت ایشان را از خود دور نمایند و یعنی  
ساخت دردار آخوند و بدست ایشان داد تا آتش را از خود دور نمایند و یعنی  
نقل نوده اند که از ثرات و شوونات عدالت او این بود که همچنانکه خلق در عهد  
سلطنت او از ظلم و ضرر او محفوظ بودند جسد و جسم او بعد از مرگ از پسر زیاده  
و جانوران و خاک مخصوص بود خانم با مون و قمی در آیه ایان مدین بظر عبرت  
پیش کسری می نگریست تا از عمل اکه با او بودند گفت جانب رسول الله  
صلی الله علیه و آله فروده اند که جسد امیر و پادشاه عادل و رحيم خلیل باشد  
ما مون بجهة امتحان و زیادتی اطمینان امیر پیش فبر کسری نمودند و مانند  
شخص خفته با بدنه تازه است بر اینکه اوسه انگشت و پیده زنگین هر چند  
چیزی نوشته کنی با دوست و دشمن مدار او دیگری در کارها مشور است  
نماد دیگری قاعده گفت میدانی اعیش نیکو یا بید و زیر مامون خواست انگشت بهیارا  
اخذ خاک مامون در غضب شده گفت خلاف حرمت ملک است بعد از  
آنکه خاک جاده سب الا شاره سلطان حقیقتی حرمت پادشاه عادل بجهة خفت  
عدالت نکا هدایت ماجکونه بحیرتی نایم پس مامون امر نمود قدر عی مثک  
و کافور بر جسد انشیه روان افشاء نمود و قبر را بر حالت اول ساختند  
و پیا پی شخص است بعاد از پیج یک از اینها ناید امام و حکم بغا عده چشم  
اعمال در سئمه معاو و اصح است و هو بیاچه هر معنی صفتی و حقیقتی که در شاه  
نایست و ملک است صورت ورقیقه و رعالم ملکوت اعلی بر آن مرتب  
است و بالعکس صویلی و زیر دار و اینچه در بالاستی صفت



عدالت و درین دنیا را در نشانه آخرت صورتی است کامل و حده ایات  
 و اخبار و آله بر جسم اعمال لائخی است اکر اهل ولی و هنر بازی و قصی یافته ام  
 بحمد اللہ تحقیق این طلب را ببرانه منوده ام اکر حق متعال توفیقی غایت  
 فرمایید و رحیل فاتر خود دارم که رساله معاد یسبت تالیف و تحریر او  
 انشاد اند اگر موفق شدم اپنچه لازمه این سئله است بیانی شافی عرض  
 خواهد شد اما فقره محفوظ و مصون بودن جسد از خاک آنهم با ذن الله  
 میسر است بدون آنکه خرقی در قواعد عقلیه بر یا نیز بشود فطوبی لعوم سلکوا  
 سبیل العدل و جابوه و سمعوا قول الحق فاجابوه جزاهم الله عننا  
 خیر الجزاء و رضی الله عننا و عنهم يوم اللقاء اکر چه این کلات  
 مناسب طلب نبود ولی قلم کشی نمود والکلام بحیر الكلام بحث  
 اول درست م طیور سکاری که جواح کویند بد آنکه طیور سکاری  
 بسیارند اما اپنچه درین رساله ذکر میشود و لیاقت کفتکو دارند کی  
 عقاب و اشرف آنها بازی است دیگری باشون است که بفارسی  
 باشند کویند ماده اور افونیکه کویند پس کویی و صقر و سقر بین که چرغش کویند  
 و از جنس پیادچشم است و سقاوه و کوایخ و سنتقو و این پنج قریب  
 امراض و اعلیمند و کاده اطلاق میباشد صقر را برا اقسام جواح که جثثه قریب  
 بازو شناهین باشند پس شاهین وزج که نوعی است از عقاب پس کرده  
 کرس است و همه اینها و سایر اقسام جواح ماده آنها بر کتر است من حیث  
 الحشة واقوی است و چشم آنها برای دیدن تیزتر است بخلاف سایر طیور که  
 که ز آنها اقوی و عظمی جسته است و حکم کلی برای نوع یا صنف جواح که مرغ  
 سکار میندانست که بجهه تیز خوب و بد و را فرا و آنها ملاحظه نمایند کرام که



نسبت ب نوع یا صنف کو حکم است جثه آنها و کوتاه تر است کردن آنها  
 و بارگفت تراست ساق آنها و رقیق تراست خلاب آنها پس آن وجود  
 و حسن و بهتر آن نوع یا صنف است و همچنین از آتششیانه و شکار آنها  
 هم خوب و بدتر و ادعا میشود اگر آتششیانه آنها در اعلای اشجار و جبال است  
 و شکار آنها که نزد آنهاست اگر دیده شود که شل سمان و قبره و سخواهینها که  
 بطی احکم تند و لیل است بر ضعف و خست آنها و اگر بجای این دو  
 صفت است ولیل است بر قوت وجودت و حسن آنها و درین  
 بحث چند فصل است فضل اول در عقاب است و او طائر است  
 معروف بفارسی الله والد و ترکی قراقوش نامند جمع اواعقب و کثیر است  
 عقاب است و ماده او را القوه کویند بعضی او را غقا منغرب کفته اند  
 و او طایر است عظیم و شجاع ولی بسیار مکار و غدار است جبرت  
 و شقت بسیار باستانی مانوس و مالوف میشود و پشم او از مسانات بعید  
 می بینید حتی انگه حدت بصر اوین عرب ضرب لش است و میکویند فلاں بصر  
 من العقاب و او دو قسم است یکی عقاب و دیگری زنجی یا عقاب ماده  
 او است و زنجی نرا و او اول اولی است و زنجی من حیث اینچه اصغر است  
 از عقاب و زنگمای عقاب مختلف است بعضی مایل بسفیدی و بعضی مایل به  
 سیاهی و بعضی اشقر نه و همچنین بعضی بیزیل و مادی و جبال و بعضی درختی  
 و بعضی در زیست آنها دارند این خلکان نقل منوده که همه عقابها ناده اند و ز  
 از سخن خود ندارند بلکه مرغ دیگر از غیر جنس او با او جمع میشود و بعضی می نند  
 و قول دیگر آنست که رو باده با او جمع میشود و هذه من غریب الامور این عینین  
 شاعر در بحث شخصی که معروف بود باین سیده میکوید میاننت الا کالعقاب



فأمه معر و فروله اب مجھو دوز شهه اند ک عقاب سه بھیمه می نہد و حماقت نہای  
انها را یکا و برخلاف سایر جواح که دو بھیمه می نہد و حراست نماید آنها را بیت  
روز تا جو جه از انها بیرون می آید بعد از آنکه سه جو جه بیرون آور دیکی را در بحث  
شست نکا هسانی و طعمه دادن از جهه بخلقی و عدم صبر که در اوت تغیل بود  
کسب و صید ترک منود و بد و مرگی اندازد و لغوی هر سه جو جه را ترک نکا ید منع  
دیگری که از رامکله و کار نظام کو یند بقدر ت اسد عادت او بین جا ریشه  
که هر جو جه صنایع شده را میراید و در وکر خود پرورد پرس میدهد لهذا این جو جه  
دور افتاده عقاب را پسند و تربیت و تغذیه اور انود و تا بحال میرسد  
و عقاب میل زیاد بسکار خوش دارد و د صید اول خوشها کو چک را  
صید مینماید اگر احیاناً نیافت بزرگتر آنها می پروا ز و عقاب از همه جواح حرارت  
مزاجش بشتر است و قوت ویوست مزاج او بیش از سایر است و بیار  
سک بال و سرمهی اطیران است و چه بسیار قدر و غصب بر او بجهة امر  
جزئی ستوی مشود و پرواز مینماید و ریک روز بقدر طی مسافت ده روز بلکه بعضی  
نوشت اند که صبح را درین و شام در عراق است و اعتماد علم و بشرین اعف  
سرخ زنگ غلط و وسیع العین است که مساوی باشد خیکال او و مستعد پر  
باشد گفت او و منقطع باشد چشت او و سزا دار هست که شکار  
او را از سخ بچه آهود خشکوش و گرگی فت را در دندان چه باشی  
با طبع مایل تراست و بگشتن بچه انسانی میل مفرط دارد و لهذا با طفال ناید  
او را نزد یک منود و محظیین ذکر منوده اند که وقتی عقاب پیر و ضعیف مشود  
پر و از د صید برآ در شوار مشود و پس از ضعیف مشود جو جه ابھایی دو را پس  
میکند و بچشم آب صافی که در زمین نہم است تعلیم نمایند و اور آنچه آب

# دکو



فرد و سرود بعد از بیرون آمدن در شاعر آقا ب می شنید جمیع پروبال  
 او فرد و سرود پس دیوم در زدیگی آن چشم ساکن است و بچهای بجهة او طعمه حاضر  
 مینمایند و هر روزی چند نوبت خود را در آن چشم می اندازد تا پروبال تازه  
 بیرون آورده و نور حشم او عو دمنوده و قوت سکیر و طیران منوده منزل و اشیاء  
 خود عو دیستای فسحان الملک العظیم القدير القادر على ما یشاء  
 پنهان و کوصر و جود و انجیاب ثبات او ایست که هزاران که مرض کبد و غیره برآور  
 طاری میشود رو با و خرکوش بدست آورده و یکید انسداد اوای خود را مینماید و شفا  
 می یابد از آن مرض و از عادت او ایست که هر وقت شکار مار و افخی مینماید بهم  
 کوشت آنها را میخورد مکرر آنها را که اجتناب میکنند بجهة سختی که درست  
 و هذلما اطهار الله بقدرت ال بالغة الکاملة و محینین اگر از طور شکار  
 نماید بهم لحوم آنها را میخورد مکرر آنها را و از اخلاق عقاب ازت که مهنا امکن  
 خود بفسه صمید نماید بلکه هر جانور یا طیر شکاری که صمید منود پیدا مینماید صمید  
 آنها را از نیک آنها میرباید مکروحتی که نباید در کتاب عجایب المخلوقات مصنفتش  
 نقل منوده که جهر عقاب سنگ است شبیه باشه مترسندی که در وقت حرکت  
 و اون آوازی از آن شنیده میشود و وقتی که میشکنند اور اینی یا بند  
 چیزی در آن و اون سنگی است که عقاب آز از اراضی هند و سستان اخذ  
 مینماید و در آشیانه خود نگاه میدارد که هر وقت آدمی قصد آشیانه او اینکه  
 آشیانه را بر سهل احسان و رشوه می اندازد تا ادمی بجهة خواصی که در او است  
 اور ابرداشته و متعرض دکر و جوجه اون شود و از خواص این سنگ ازت  
 که اگر اور اسیا و یزند بر زمی که وضع حل او دشوار است ولا دست بر او سهل و اسان  
 شود با این تسد و اگر اور اسی دزدی زبان خود بنهد و کنستکو و مقاوله جریحه غالب ایم



وفی الطبایع عجایب و از برای او حواص و یکر هم ذکر نموده اند که نه و نو  
 این رساله است و منقول است و قتی که عقاب صیخه میرزه میکوید  
 فی بعد عن النّاس دا حتر و مضمون این مقالات بیچ و ذکرا و است  
 ای و الله هذا قول حق و کلام صدق تو پیش آنکه سلاک الی الله را بهجه  
 ضعف قوّه و کمی وسعت که در اول مرتبه دلایت است احاطه از طرفین و  
 دارای عینین که کثرت در وحدت و وحدت در کثرت است میریت  
 لهد اطرق تفسیر دانز و از پیش و ابتداء با خلط و امیرش با خلق را  
 اند پیش نموده بیت السرور وحدت رفت و از اهل فنکار کناره گرفته از اینجه  
 اکثر سلف و ابراء خلف و ربطون جبال و سواحل بخارصو معه و محبده کن زیده  
 سید بوجوادت خواجه کاتات قبل از زمان بعثت فرید او حیدا  
 در غار حرا ببلوک طرق عبودیت مطلقه و رابطه و معراصله بحریم قدس  
 بسریبر و هذامقام الجمیع و اینکه ملاحظه نمیشود که بعض اشخاص بل غالباً  
 از تنایی و خلوت مشغز و متوجه شد بش آنست که نفوس آنها از اخلاق  
 حسن و کمالات فاضل بی بجهه است لهد امتند و مخطوط نمیشود از کثرت  
 رابطه بآنس و ملاقات باهنا و درینجا نید لوحش را از ذات خود  
 بگشتو و انس بار فقاء و اصدقاء و اماهرب کاه ذات او ملان باشد از نور حق  
 و متصفح باشد بصفات حق مطلق و نور باشد بشفیس و بفضلیت و حکمت  
 وعدالت طلب نمی نماید که عزلت را و مائوس نمی شود که بخلوت و مخطوط  
 و متند نمیشود و که بوحدت فهوفی زاویه المخول اهش و این خلو الله تع  
 لافسه بالحق و شهوده المجال المطلق و دیستین با الوجه علی الفکوه  
 لیستخرج المعرفه والحكمة و لمیری ولمرک هذامعنى مداران الاستین



بالناس من علامه الافلاس في حق الما نوسيين بالناس الذين  
 هم اضي من الوسواس الخناس وما ورد في حق من تفرد وتجنب عن  
 خالطة الخلق وما رأيتم ان المؤمن وحدة جماعة ونعم ما فيل  
 بيكى زخلق جهان عين وحدث زان آشناى كش شود آشناى او  
 آنچو اص عطار دبن محمد نقش مزود که عقاب از بوی صبر فرار مینماید و اکر  
 بوی او را بشدت آشناى میگردید عارض او میشود و پر عقاب راه هر کاه  
 در خانه دو دناید اکر کار در آشناى باشد هلاک میشود وزهره عقاب را  
 هرگاه در حیث شند نفع میکند بجهة ظلمت بصر و آبی که نازل میشود در حیث  
 السعیه دیدن عقاب در عالم رویا دلیل است برفتح و فیروزی و غلبیه بر  
 اعداد اگر در جنایت و لشکر کشی باشد چنانچه جناب رسول خدا اصلی اللهم علیه السلام  
 در غزوه از غزو است در خواب دیدند و برکھار غالب آمدند و اکر در خواب  
 دیدند شود که مالک و حاکم پر عقاب است بجزت وجادیا سلطنت و  
 بزرگی رسید و بر دشمن خود غالب آید و معمر شود مقدسی کفته که اکرمید او را به  
 چنانی زدن قصاصان در مال او رسید اکر او را بر باصم یا خانه خود بسیند تاکه اوت  
 است و اکر در خواب بسیند که سوار بر عقاب آشدا که فیض برآشده غنی شود و اکر  
 غنی باشد بسیر و وچه در زمان سلف مرده اغیان را بشکل عقاب میباختند اکر زنی  
 در خواب بینید که عقاب زاید فرزندش شجده است پادشاه مشرف شود  
 والحمد لله اعلم اما من محظی اهل نزد رهبو شسته اند که طایری است که با ادله  
 و سلطین صدید مینمایند و اورا از احتفاف جوازح شمرده اند و سیار جدا  
 و کم وفا است و مالک است و مانوس نمیشود که بصیغه شدت کشافت و  
 بیوست که در طبع و مزاج است و از عادت او اینست که سکار و صید و

ف الزمح



هوانی نماید بلکه غالباً برسی زین و قریب با رضشکار میکند و سخ  
 رنگ او بهترین اصناف است و از اصناف عقاب شمرده میشود  
 جوانقی نقل نمودگه اوز عقاب است لیست نقل نمودگه او غیر از عقاب است  
 و سه خن رنگ او بیشتر است فارسیان آزاد و برادران میگویند بجهة  
 اینکه عادت آنها این است که نرماده با هم شکار میردند هر وقت یکی از آنها  
 مشغول شکار شد و از صید نمودن شکاری بجهة بزرگی و قوت او عاجز آمد و یکی  
 اور ۱۱ ساعت پیما میوسایر خواص و احکام او بعینه حکم عقاب است  
**فصل دویم در بازی است افحى لغات تخفیف** یا راست بعد را  
 پرون مایر پس بازی بشد میمایر سنه و جمع او بازیان و بزاه است و  
 این لفظ مشتق است از بزوان معنی جتن و کنیه او در لسان عرب ابوالبهلوی  
 و ابوالاحق است و او معنی است بسیار متکبر و بارعون قزوینی در  
 عجائب المخلوقات نقل نمودگه باز نرا نسخ خود نمداده و همه ماده اند و سایر  
 جواح و مثل شاهین و حداقة نر باش جمع شده بعینه می نند لحداً متوسط هر یکی  
 از آنها بلوی بعضی مایل بسفیدی و بعضی بسیاری و بعضی اشقر و بعضی خاکستری  
 رنگ و غیره و حداقة بکسر حار محمله قلیو اوج و بشیر ازی کورکوره و تبره  
 چلا غان نامند و اولیت ترین طیور است کنیه او ابو اخطاف است و  
 ابو اصلحت و او سیاه رنگ و رمادی است و کویند خود بفسه صید نمی نماید  
 بلکه شکار سایر جواح را از دست آنها میبراید و طعمه خود میازد و در بر و از در  
 هوا می ایستد و چنین پناید که ساکن است برخلاف ماقعی کو اسر که این قوه را  
 ندارند این دشیه داین ذهن را عقاید آنست که عقاب و حداقة بعد از ریختن  
 آنها بسیکد یک رسیدل میشود بعد از ریختن پر عقاب حداقة عقاب میشود و بعض



دیگر را معتقد آنست که عقاب و غرائب مبدل میشوند و ان هذالشیعه عجایب  
 و از صفات محموده و حضمال حسن است اوقل بنواده اند که اکرم رعنی در همسایه او  
 آشیانه یا جوجه نماده باشد اکر طمعه بدست او نیفتند و از کرنکی بسیر در ارضی  
 بسید آن معی یا جوجه او نمیشود و همسایه خود را اذیت نمی نماید پس چه بسیار  
 خیث اتفاق نموده اند آنکه بین صفت زویله سو صوفند و نفوس شریه جبیه  
 نمود یه خود قول و فعل و عمل حق جواز سکاه نداشتند و بازیاداً و دل شکستن فقرار و  
 ساکین از همسایه کان خود مضرخ و خوش نمودند و همسایه اپنے از اخبار و احادیث شریه  
 مستفاد میشود تا پهلو خانه است جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 سیفرا میم من کان یؤمن بالله والیوم الا خوف لیکو و حاده و کرامی داشتن  
 همسایه آنست که در لفغ رسانیدن و دفع ضرر نمودن و دستکری کردن و قرض  
 دادن آنها کو تا رسی نماید آن یه شرفیه و بی معنو الماعون و رهن کسانی منزل  
 است که از آب و اتش و نیک و طرف و غیره و اون همسایه بخل و خنث  
 نمایند و همچنین آن یه مبارکه دیگر و اماثامن ب محل و استغنى و کذب بالحسنى  
 در حق آن مردمی از انصار نمازی شد که در خانه خود نخله داشت و شاخه آن  
 در خانه همسایه بود در وقت چیدن خرمای او اکرد انه از آن در خانه همسایه  
 مسکین افتادی فی الحال در خانه او و داخل شدی و آن را از آنها بسته  
 و اکری از اطفال آن همسایه ایجاد نمایی از آن و آنها را در و هم کذا روه بودند  
 باکشید از دهان آنها بر و نمودی بالآخره بعد از خبر شدن جناب رسول الله  
 صلی الله علیه و آله از این کیفیت و خبر دین آن شنید شغله را با شخص فقیر علیت  
 فرمودند و همچنان در حديث صحیح است که هر که همراهان نماید و کرامی دارد همسایه  
 را و اجب میشود بر او بکشید و هر که اذیت نماید و هر چنان همسایه خود را حرام



کرد اند خلاق عالم پر او بی بهشت را و جاری او و در وزیر است اعاف نهاد  
 و احوالات ممکن ایغیر ذلك من الاخبار والاقمار الی لایلیو ذکوهای هد العجیف  
 روایة اخبار و قتل آثار را کمان آنست که حداده از جوار ح سیمان بن داؤد  
 علی بن عینا و علیه السلام بود و بعد عاصی اخضرت است که مانوس و مانوف کسی  
 نیشود چه از خصائص سلطنت اخضرت بود از غرایب حکایات عداد صفات  
 کتاب حیات الحیوان نقل مینماید از حافظ نسفی که در کتاب فضائل الاعمال  
 نقل نمود که عاصم ابن ابی الجوز که شیخ القراء است نقل نمود که در وقتی  
 آنرا وفات بفقیر پریشانی مبتلا شدم پس روا آوردم کسی از دوستان و همای  
 خود شیخ حال خود بر او نمودم که کاشید مر احسانی و اعانتی نماید بعد از  
 اطلاع بر حالت من دیدم از سیمای او اثرگراه و تنفس طاہر شد دل  
 شکسته شدم و از منزل او بخواسته بردن آدمم و فرمی جانه و بغلب  
 مسوج احضرت و ایک العطیات بودم بعد مشغول بناز شدم پس ناز نمودم  
 بعد زیادی و روی خود را بزمیں که اشتم و گفتم این اسماء و کلام شریفه را  
 یا مسبتب الاسباب یا مفتح الابواب یا سامع الا صوات یا مجیب الدعویا  
 یا فاضی الحاجات اکتفی بجلالک عن جواهک واغتنی بفضلک عن صرسوک  
 پس میکوید که بخدا اشتم مشغول این ذکر بودم درین میان صدای بکوشم رسید  
 سه از سجده بلند نمودم حداتی دیدم که در زردیکی من کیسه بترکار داشت  
 فرو کذا اشتم و رفت کیسه را برداشت که شودم دیدم در او بسته داد  
 دینار و جواہریست که بحیده شده در پیش دناییر را برداشت که شدم و آن جو هر را  
 بال عظیمی ختم و محمد حضرت و هاب بی صفت را بجای آوردم و غ  
 شدم و منقول است که ذکر حداده این کلمات نوشت کل شیء

جانه  
 صحراء مقره و  
 جانی صبر رانیز  
 کویند



هالک الاوجھه وھی احسن کلمة قالهَا چه شاعر باشد بمقادین آیه  
 شریفه وچه نباشد ولی ارباب ایقان واصحاب کشف وبرہان میدانند  
 بلکه مقینند که همه اشیا رموجودات علویه گانه او سفلیه بجزءه کانه  
 او مادیه از ساغر ہلکت و بوار جعد نوش دباشاد فنا و دُور بهم آغوشند  
 نہ ہلکت در زمان مستقبل تینهای منظور نظر ایشان کانت بلکه ماضی و مستقبل  
 و حال در ویده بصیرت ایشان یکسان شعر لامتحانی کاند ران نور خداست  
 ما صنی و مستقبل و حاکش کجاست و تمجیئن و طلس کل و توحید ذاتی که  
 قیامت کبرا ایش خواسته دو ہمہ امانت محضرت مالک الملک مشود و  
 ہمہ کثرات و تعینات مصدوق کل من علیها فان ویسی و جهر بیک ذروا  
 الجلال والاکرام شوند و لم یق ف الوجه الا واحد القهکل کب قو اہر اعلون دادون  
 که ساکنان ملا اعلا پند و جبرايل و اسرافیل و میکائیل که حمله عرش اعظمند  
 بواسطه عزرائیل مقبوض الروح شوند تاچه رسید بعالم خاک و افلک و قبض  
 روح ملک الموت بید قدرت شود پس محنا نکر و رآ غاز ذات افس  
 او بو باولیت و مسدیت موصوف بود و بس کان الله و لم یکن معشری  
 لا ادم فی الکون ولا ابلیس لا عرش سلیمان ولا بلقیس و رانجا صحری ذات  
 افس او خواه پور و با خریت و انتہا موصوف است لا غیر هو الا قل  
 والآخر والظاهر والباطن ان الى ربک الوجعی و محنا نکر و را زل و برایت یهم  
 خود است کوید و یهم خود بی کند و را بد و نهایت یهم خود لمرالملک الیوم کوید و یهم  
 خود لله الواحد القهکل جواب فرماید مبد و معاو قرن یکدیگر ندہرس عافیت  
 بیده شد بعدهم خواهد شد والا یاری کوی پشت سریخار دماہل  
 کل موجودات و جل تعینات را فی الذئّتین اذ او کزیری نیت ہلکتی



است که در بد و کلام اشاره باشند که از صدر تاساقد و از وتره تا ذره را  
 فراز فته بلاکت امکان است که نتیجه از تعینات و مهیا است است که شرح  
 او عدم آباده از وجود عدم است و فی ذاته است که ما راجحات است نه عین  
 و نه جزء این تعینات است هذایفقال فی السنه الحکماء الشامخین الاعیان  
 النابته ما شست رائحة الوجواز لا وابداً وهذا مفاد كل شيء هالك  
 الا وجهم و تعینات ما خود ندارد و و قصور وجوده و غير محمد و در التعین  
 و معيتي در خوريت خلاف الموارن و کلام من استخف السخاف لاظطول الكلام  
 بذکر وجوده وقد فدیت اما صنیر و روچید ارج است بذات اقدس آنی  
 بقیرینه آی ستریفه دیگر که سیفر ما بیکل من علیها فان ویقی و جبروبک ذوالجلال  
 والاکوام لان القرآن یفسر بعضه ببعض و وجه الشیئ هو الشیئ بوجه و مکن است که  
 راجع بلطف شیئ باشد و مفاد معنی فنا و دثور و بلاکت بهمه ماسوی الله است  
 چه نظر بلاکت ذاتی موجودات و چه در وصول بغايات در جمع کل بناهی  
 النهايات که در حق کلی و نفع صور اسرافیلی و القضا سلطنت اسوی و ظهور  
 و بر و زو دلت حقه خواهد شد فیومی میز و قعی الواقعه و اشقت السماء فی میو  
 واهیه و نقطی قیاست که در اینه و افواه مذکور است مشترک است  
 با من قیامت صغیری که موت طبیعی شخص است که من مات فقد قامت قیامته  
 و قیامت کبیری که نسبت بجز است دیگر یوم الیمی است و یوم مجمع است  
 یو یجتمعکم لیوم الجمع و بوجی یوم الفصل است هذایوم الفصل جمعناکم و  
 الائین لیجبر الله الخبیث من الطیب یجتو الحق و بیطل الدلیل و زخمی و غائب آن روز  
 است که نسبت بطالنه پیاوه بزرگ سال است ها قال عز من قائل تعریج الملا  
 والروح الیری فی یوم کان مقدار مخسین الفسنته و نسبت بطالنه دیگر کیم

واحد است و مالا مر الساعه الا كل جه بالبصر او هو اقرب مجلد سرفیست سیریت  
 بزرگ نسیان را اذن در کشف آن سیریت چه انبیاء و اصحاب شریعت  
 و نوای مسند اصحاب قیامت دیگر اند اهل قیامت و حجاب که اصحاب تقلید و مذهب  
 و ارتیا بند پنین همان میکنند که قیامت بحسب زمان دو راست از انسان اما از زما  
 برها ن و عیان او را نزد دیگر از همه چیز میدانند و ممیزی نسند افتخاره الساعه يوم  
 و دنیه بعيد و غریب قریبا رسول ختمی و سید امی انا وال ساعته که این میفرمائید  
 و اشاره بد و نکشت مبارک خود فرمودند مع ذلك شکمین و محبوبین از زبور  
 علم سوال از زمان قیامت از آن بزرگوار عین نواده مولوی میکوید زاویه  
 راهی پسیده اند به کای قیامت تا قیامت راه پنه بده باز بان حال  
 میکافتی سبی به که روحش حشر را پرسد کسی + این طایفه عوام کلان عالم میشنند  
 چه آنها بتعصب و تقلید حفظ عقاید ظاهری خود را میگایند بلکه این طایفه کسانی  
 هستند که خود را صوره شبیه بعل منوده اند و در معنی و سیره از احوال و جهال  
 نا شنیده این ایشان در ضلال بلکه از مرده و جالند و نفووس آنها پرست  
 از دعا بات شیطانیه و تسویلات نفس اماره و صفات روزیله از حب دین  
 که راس کل ملیه و خطیه است و سختی آنها از کبر و حقد و حسده و ریا و شر و خدیجه  
 و عداوت و بغضها که بهم نتایج و هم فلک کار کاذب است درین اوقا اذنالذین  
 اضل اقامون الحج و الا انس نجعهم اتحت اقدام ایکونات ایسلفین بسر است در  
 و نائست حال این طائفه مضل که منخر و باری تشبیه شریعت چهار لغزش اهل غیر عاقل  
 و جلوس در نقطه راس الصدر مجالس و محافلند و حمل آنکه مکان ادون و  
 اخس همه موجودات است بتباو قعساظم که باین نکره التقاضی ندارد که نفس انسانی  
 که صورت رحمانی است شرف و مجد شفیش شبه و جلوس با اخلاق اشد و بالتفصیل



بصفت الرحمن است نیشستن این مکان و آن مکان فوایعجا من  
 بلادنام و حماقتهم ثم اعلم یا اخی آن الكلام فی ذکر العیة والمعاد  
 طویل والا واعی فیما مختلفه و ذکر کل اراء ائم پوئیی الاطناب فطوبنا  
 واعرضنا کشطا و اقصدا راعلی ما یکنی لطالب الاستبصار و صر فاللا وقات فیما هوا  
 مقصود نامن جمع هذه الوسایعه درین انواع مقصودیه ذکر انقرات است و  
 هرچه ازین مقوله ذکر شود ظلم و بنان عنان را رووده **شعر** در پیش  
 نشینی طوطی صفتیم داشته است اند ایکن استاد اذل کشت کبوسیا و یم  
 و اندله الموقی للصتوالخوا مراج حداهه کرم و خشک و رو ویم است ز هر و حداهه ترا  
 هر کاد رسای بخشکانند و سیوم بسم یوام بخشیم بکشند مخالفانی اکر  
 سمت چپ او را جانوری ز هر زده باشد بخشتم راست او و اکر جانب را  
 او را زده باشد بخشیم چپ او بکشند سنجات می یابد و اکر او را بخشکانند و  
 در سوراخ مار بر زند ہلائق شو و اکر زندگه او را در خانه بیا و زندگان را و عقرب  
 داخل خانه نشود و اکر خون حداهه را با قدری مشک و کلاپ بخوشانند و  
 ناشتا صاحب ضيق افسوس و ربو و سعال فرسن از او بیاشاد سنجات یابد  
 و از خواص چشم آن اینست که هر کلاه زیر و ساده و باشر کسی نبند و آن شخص  
 نداند مانع است از خواب رفتن او التعبیر هر کس در خواب بینید  
 حداهه را در بعضی اشخاص تعبیر او جنک و همال است و در بعضی دلالت  
 میناید بلایات و مجازات با اشخاص مجرم قسی القلب یازن رانیه باقطع  
 اطريق و بسا هست که تعبیرش در بعضی اشخاص برؤیت و ملاقات شخصی است  
 مشک و کافر که همال با او جلال است چه در بعضی اجناس عامه امر قبل حداهه  
 و غراب و عقرب و موش و کلب عقو رچه در جمل



و اینمار از فواید شروده اند تقصیضاًی حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلیمان نواده اند و عبارت حديث امیت خمس فواید نعمتی میگویند فی الحال و الحمر العراب والحدا و الفاو والعقرب والكلب العقوی لیکن با این حديث غالباً عمل با این حديث توافت نموده اند و فوق اینمار بعضی خبرت آنها داشته اند و بعضی کویند بجهة آنست که هر کیم از اینها بصفتی از صفات رذیلیه موصوف است و بعضی کویند که اینها ساعی در خراب نمودن کشته نوح بودند زیرا بن ابی قحیم از ابا سعید خدری سوال نمود که چرا موش را فوایده میکویند جواب دارد که شبی از شهادت حباب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلیمان بودند موسی شفیعیه از حیله اغ که افروخته بود درین کرفت خواست که خانه حضرت را آتش زند آنجناب ملتقت شدند و آنرا کشتند و از ابن عباس نقل نموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلیمان بناز بودند موسی شفیعیه در دهی داشت و بر جمجمه که حضرت بر آن نماز مینمودند احت و بقدر در پنجه سوخت و در صحیح سلم و غیر اوست اینکه پیغمبر خدا ام رفرموده باطنوار و خاموش نمودن شخص پیراغ و آتش را در وقت خوابیدن و عمل اذلک بآن الفواید تضرر علی اهل البدیت ببیلتهم فارا لہذا معتبرین تعبیر موش را این فکست نموده اند و بعضی تعبیر پر زق نموده اند ای عیسیزدگ و باید داشته شود - باز کیه عنوان این فصل در ابودود ذکر حداده بناست شد چند صحف است بازی و باشق که فارسیان باشند و تبری قریت و بیدق و صخر آما بازی حرارت مراج ادبیس از همه است از اینجنبه بر شنک صبر متواتر نمود تبرکی او را قارچخایی کویند منزل و مأوا در درختهای پرساید و انبوه دارد و اد سبک بال و تند پر و از است و از هشایی که ما بین عرب معروف است



این صرع است و هل بیهض البازی بغير جناح و ایزرا در وقت حش و  
تغیب بر معاونت و وفاق و جهت نسب از تفرقه و نفاق ذکر مینمایند  
نه این صرع این است اخاک اخاک آن من لا اخاله کساع الی اطمیجا بغير  
سلاح و اتن این عالم فاعلم جناحه و هل بیهض البازی  
بغير جناح محلها و ها اور اجلاده و جرات بشیش از ز است  
غم اصلیت پراو غلبت وزیاده مریض شود از مقوله رختن پر و کشت  
و پی اشتہای بند او طعنه و غیره بهترین اقسامش آنست که پراو کم باشد و  
پشمای او سرخ و تیر باشد و کردن او بلند و سینه او پهن او مابین  
دو دوش او فراخ باشد و تکه او داشتن بجانب و صم او و رانه ایش  
و راز و پر را شد و دوز راع آن ضخم دکوتاه باشد و ازین پست ترکیب و  
زنگ که چشم آن سرخ و زرد و نجفین و رهمه صفات مخالف با انجه از  
صفات حمد و حمدان که ذکر شده باشد اسخواص بازی حار و در و رجه و دیم و  
یاس و رسیم است محل اورام و جاذب سوم است کشیدن زبره و با چشم  
مانع است از زوال آب و چشم سوخته پر آن مدل جر احات است و  
هر کاه زلی زرق آنرا باب بیان میین شود بر این شدن اکره په  
باشد و اکر بخوار یا فرجه نماید سقط خین است و آن مسوب است بمشتری  
آن تعییر اکر اکس نیکه لیا قلت امارت و سلطنت و ازند باز را درخواه  
مینندند با امارت و سلطنت رسند و اکر غیر آنها باشد از مرتبه خود رفته  
نماید و پر بایست رسد اکر میند که باز از پدا و فرار مخدود علامت زوال ملک  
و ریاست است اکر بینند که از و بست او فرار مخدود و پای او یا چشمی  
از پر اود و دستش ماند نیز همین تعییر دارد و اکر در خواب و بدیکه باز را کشته

## الخواص

## التعییر



## الباش

بروزدان غالب آید و اگر وید که بزارت رکشند و هلاک شدند ولیل  
 است بر هلاکت و موت ملوک ظالم جابر که اموال ناس را جهارا  
 ازید آنها خذینهایند و اگر وید که کوشت باز میخورد و از اموال سلاطین خنثی  
 باور سده و اسد العالم امباشتوت بفتح و کشتن هر دو مرتب باشند فارسی  
 است ماده اور ابری فوئیقه کوئند کوچک و کچه اور ایزرباین اسم خونه  
 کنیه او بعربی ابوالاخد است تبرکی قرقی کوئند مرا جش کرم و خشک و رو و  
 است و بر تشنیع کم طاقت است و لطیف تراست از بازگشتهای هلاق  
 والا ضطراب است کا هی مانوس و کا هی متوجه ازانان است و  
 قوی لتفقی است اگر از کوچکی ترمیت شود بهتر است و کتر از حکم صیاد  
 تخلف نماید و تکیل و نظر نیتی از سایر جواح است لیاقت شکار نمودن  
 ملوک را وارد چشمکار را و اشرف و افحراست از شکار بازی و از مقوله  
 در ساج و کبوتر و رشان و امثال اینهاست و ادم غنی است که شبق و همتو  
 بر او غالب است و از شهوت خود متأذی و متالم است و بسیار  
 غصب بر او مستولی است و اگر شکار را و قوی باشد و با او عقاومت ننماید  
 و دست از ونی کشد تا اینکه یا بر او غالب آید و اورا صید نماید یا خود  
 هلاک نماید و اصفات و علامات آنها که با آنها تیز پوچ خوب آنها داده میشود  
 آنست که هر کرد ام صغیر و کوچک باشند من حیث انجیه و المنظر دکران  
 و تقلیل باشند درینهای و بند کشیده باشد ساقهای آن و گوشه های باشند  
 و دران آن اجود و حسن و انجیع بهم افراد است و هر کرد ام دون این باشد  
 ادون و احسن است و جیان است و از عادت باشند آنست که در رون  
 باشند شکار نماید و از شکار فرار نماید الخواص مراره باشند نافع است

## الخواص



التعير

مرطبت پشم را کتمال با و بشود وزیاد نماید نور پشم را و منع نماید از نزول  
 آب بخشش و دماغ او مرمل خفقار سوداوسی است هر کاه بیا شامند لقدر یک  
 در بزم آنرا که ممزوج منووده باشد با کلاب و هر کاه آنرا با پر بخوانند و  
 آب مطبوع خ آنرا بار و عن زیست ممزوج نمایند و اینقدر بخوانند که مائیت  
 آن تمام شود و روغن بماند نافع است مراعیا و عرق النساء و منافع  
 داوجل ع رکبه ولقب را و ذکر منووده اند بعض اطباء شکرانه مساعیهم که هر کاه  
 کسی حشم باشه را در خرقه زرقا به مسجد و بر بازوی چپ خود بند و از راه رفت و  
 مشی بقدم قلب نمی یابد و الله العالم علی انجیایا **التعیر خواب دیدن باشه**  
 بعض معبرین تعیر بدزد و قطلاع الطريق نموده اند و بعضی با ولاد و ذکور شجاع نمود  
 اند و اما مصدق و او کسی از جواح است و صغر الجهة است و ترکان  
 آنرا اترستا و میکنند صید نماید که بخشنده و طیور ری را که قریب الجهة بخشنده اند  
 بیوست بر مزاج او غالب است و بعض او قات از بخشنده و صید خود فرا  
 نماید و سکل دلو ان او شبیه باشه است الا اینکه اصغر است از او و سهل  
 الانتقاد والتعليم است ولی بعد از تعلیم بزد و دی و حشی مشود و تسلیم را  
 فراموش نماید خواص و مزاج و تعیر او قریب باش است **فضل سهم**  
 در صقر است که بغار می اور اچرخ و قسمی از اور سنقر کو شد چنانکه حکیم خاقان  
 علیه الرحمه درین شعر خود کفته است شعر شاه طغان چرخ بین باد و غلام روز  
 شب به کان و سنقری کند و آن کنه آق سنقری به و مرادش از قره  
 سنقر و آق سنقر چرخ سیاه و سفید است که کنایه از شب و روز است  
 کنیه او ابو شجاع و ابو احمد را و ابو الاصفی و ابو عمر و است جمع او احمد و صقر و صقر و  
 آمه و اویسی است از انواع جوارح اربعه که صقر و شامین و عقاب و بازی



اکرچه فقط صفر مابین عرب اطلاق بطلاق طیور شکاری از براة و شواہین وغیره کنسر  
 و عقاب بهم شده ولیکن خاصاً استعمال شده است و منعوت بسیاع وضو ای و کوکا  
 است و اکدر روایتیم او ز ناید و آندرو او صفت دارد یکی صفر و مکونج  
 سیم بیوی اما صقر بسیار وسیع وزاء بپرسه آمد و حیده لانی را معتقد آن است که هر کلمه  
 که در وصاود و قاف باشد در اول لغت آمد و چنانچه صقر و سقر و زرق آمده است و همچین صبا و  
 براق و بساق نیز آمده است و همچنین معنی استعمال شده این ایکت منکر انتقاده است و قضی  
 با یه شرفیه والتخال باستعفای تفسیر بر ترجمه شده ولی این قاعده داگلریت  
 نداشتند باشد ولی غلبه دارد و صقر نسبت به طیور شکاری مثل قاطراست  
 نسبت بسایر دواب جه صبر او بر شدائد و اذیت و طاقت او بر طیران  
 رخست بیش از همه است مصلحه حیث بر او غالب است و از عذابها کمی کمیف  
 غلیظ کتر اذیت میکشد و بسیار شجاع و بیباک است و به قسم از شکار که باشد  
 از مقوله کرکی و امثال او خود اینیزد و خونی ندارد و مرا جا اکرچا بردا و ارطب  
 سایر حواری است ولی استعامت مراج او بیش از همه است لهد ا  
 بطی احرکت است و شکار او بشیر بانیو اسطه از قسم خرکوش و بکچه آهه و شال  
 اینهاست و از شکار طیور سرعتیه الطیران بجهة لطوطه حرکت عاجزا است  
 شعب صید مینايد و بجهة رطوبت و برودت مراج آب بسیار کم میباشد  
 لهد اموصف بجز و نتن رایکه افهم است و در عرب مثل است که فلان  
 اخلف من صقر و خلف از خلوف بفتح خا، است که معنی تعفن و تغییر رایکه  
 است و منه قول رضی الله عن علیہ الرحمون فم الصائم اطيب عند الله من دیج المسك  
 و ما مین علما و خاصه و عالمه خلاف و تراجاست که بوی خوش دهان شخص  
 صائم در دنیا است یا آخرت یاد نیا و آخرت با هم قیل به و قیل به با ولی حق



مسئلہ ایسیت کہ در اختر است ولی ہل دنیا اکر مر اب طہ بانشاد آختر پیدا  
 نہایند و مثاعر ایشان قوی کر دد و روزنه دزنشاہ ملکوت برائیشان مفتوح  
 شود میتوانند او را کر رائج طبیبہ دہن صایحہ را بنا یند چہ آن رائیکہ ملکوتیت  
 برائو غالب است و بقولی ملکی اور اک آن متوازن منود پس اکر ہل دنیا  
 اور اک آنرا انہا یند نہ من حیث انہم دنیو قوں اور اک منودہ اند بلکہ  
 من حیث انہم خود قوں اور اک و استشام منودہ اند پس محقق شد کہ این رائیکہ در  
 آختر است نہ در دنیا والا چہ بسیار صائمین کہ بجهة امساک و حرکت اخلط  
 روپے در مزاج ایشان و حرارت و رطوبت غریبہ رائیکہ فتنہ اند مان  
 ایشان استشام میشود و انکارشنس مکابرہ و شبہ در محوسات است  
 چنانکہ عہدہ انہیا و بعض اولیا را این مقام میراست لاسیا خاتم انہیا علیہ من  
 الصوات از کسان من الیت انجام کہہ پس انسان خ از وجود کوئی طبیعی  
 در عین صحکہ والی بجانبین وجہس بین الحدین و آیت تا سر یامن لا یشغلہ شان  
 عن شان شدہ بود روحانیت و لطافت قوای آنچہ بصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 بکھری بود کہ در بیداری میبدید نہ چیز ہائی کہ سایر مردم نہیں یہند و میشند نہ  
 ہیز ہائی کہ سایرین نہیں یہند و استشام روایتی چند میفرمودہ ذکر کرد کہ دیگران ان بوجہ  
 نیشند نہ چنانکہ در بصر مبارک خود فرمودہ ذویت لی الارض فاریت مشائق  
 و مغاربہا و درسخ خود فرمودہ احتالسماء و حق طهان قاطع ما فیها  
 موضع قدم الا و فیها ملک راكع او ساجد و در شم خود فرموده در حق او فرق  
 اتی لاجد دریح الوجه من قبل الیمن و است مر جو سہ خود را صلازو کر  
 آن اللہ فی ایام دهر کم نفحات الا فغمضوا الہا و در ذائقہ خود اخبار فرمود کر  
 ابیت عند ربی یطمینی و یسقینی و در لاسه خود فرموده و ضعی اللہ بکھری یہ



فاحس القلب بود انامله بین ثدی و مقصود از ذکر این اخبار محض مشاہ است  
 والا احادیث شریفه واله بر احساسات آنچنان بکر و رای احساسات تا  
 ناس بوده لاتعد ولا شخصی است و این کی از خصایص ملته نبوت است و  
 ذکر تدقیق او موجب اطمینان و خروج از طور و عنوان این رساله است رجوع  
 بسط بشود اولی و انت است بدآنکه ادل کسی که طرقه صید نمودن و  
 آنچنان صقر را بنا نماید کسری انو شیر و آن بود چنانکه در سبق ذکر شد بعضی  
 کوشیده حارث ابن معاویه این ثور بود و او چنان بود که در وقتی از اوقات  
 بعزم تماشای دام شخص صیادی که بجهة صید گنجانک کشیده بود بصحرافت  
 در این مبنی صقری گنجانک صید کرد و آنرا آپاره نمود و غذای خود ساخت و  
 حارث نظر از میکرد و ازین شاهده تعجب نمود اصر کرد که صقر را گرفتند  
 و در خانه جبس نمود و جهت غذا ایش کسیر ابر آن موکل کرد تا چند وقت که گذشت  
 روزی آن صقر را در دست کرفته در صحراء پیر مینمود خرکوشی پیدا شد  
 آن صقر از دست حارث پرواژ و چیزی نمود و خرکوش را صید کرد بر تعجب  
 حارث افزوده رفتہ رفتہ اعراب بعد از این طرقه تعلیم و صید با نر ایا  
 و تجربه نمودند و شایع شد و از عادت صقر این است که در رقص اشجار  
 و جبال و جاهای بسیار بلند متزل و مادی نمیکرد بلکه غالباً در معابر  
 و کهوف و شکافهای کهوف و سطگو به منازل مینماید و انش باسان  
 بعد از تربیت بیش از سایر جواح است و در اعتماد اعماق و صادر است  
 و هرگونه غذا که بیاید نخوردش مددار چهار پایان و غیره برخلاف بازی که اگر  
 غذای او کثیف باشد جهات امکن از او نخورد نمکه اخبار و تو اینچه نقل نمودند  
 که در وقت وفات حضرت داد و علیه السلام پل هزار هزار را



بجهت شیع جنایه آنحضرت حاضر شده که همه برین پوش بودند غیر  
 از سایر ناس و یوم وفات آنجناب هوا بسیار کرم بود و از آن تا ب  
 اوست میکشیدند پس شکوه بحضرت سیمان علیه السلام منودند که بجهت آنها  
 سایه بنا فرماید پس آنحضرت همه صفوی که در وجه ارض بودند حضار  
 فرمودند و امر فرمودند که بالهاد ریکد بکر بآفند و بسر القوم سایه بگذند پس  
 با مرد فرمودند آنجناب چنین منودند و آن القوم از زحمت و تعجب حرارت شدند  
 نجات یافتند و پیرقل منوده اند که در وقتی که هدایت خدمت آنحضرت  
 غایب شد و غصب فرمود و فرمود لا عذر بته عذر باشد یدلا آلام صقر را  
 امر با حضار هد فرمود و برداشتی عقاب را امر فرمود و بقولی نسر امر فرمود  
 علی اختلاف الاقوال بضرموده آنحضرت عمل منودند و رهوا بمنه شدند تا نیک  
 هد هر را در راه مین یافتند بعد از یافتن خواستند آنرا پاره نمایند هد هم  
 داد آنها را تما نیک آنرا آورند خدمت آنجناب و قصه طقیں و شرسها  
 را بیان منود تما آخلاقی که ذکرش موجب اطباب است الخواص کو نیز  
 صقر را زهره غیبت و اکر آنرا دست زمای نکارند بد و مرضی هلاک شود  
 دماغ آنرا هر کاه بر قصیب مالند قوه باه را زیاده نماید و اکر پهق اسود و کلف  
 مالند آنها را زایل نماید و بهترین افراد آن آن سرخ زنک آنهاست که  
 طول الذنب و سرا و مایل باستداره باشد و کفیں و لطیف باشد بعد  
 از آن منقطع بقطعاً سفید اجو و از همه است التعبیر و یعنی صقر را در رو  
 سعین دلیل زیادتی غرت و رتبت و منزلت و پستیلاء عادی و  
 بلونع با مال و نفایس احوال و تصریح هموم و رفع غنوم و اولاد و ازدواج  
 و عبید و نعم نامعده و کثرت اسغار با نیل مقصود داشتند بعض از



فَالْكُوْنُخ

مبعین برخلاف اینها از مقوله موت دزد ان و فقر و امثال اینها تعبیر  
نموده اند چون آنرا تقصیص ار داح و جابر بر جو ای ایت و کاسه غطام آنها  
دانسته اند پس هرچه از جواح و گواه در روحیا بد و نشکار و مصال  
و پیده شود غنیمت است و سایر جو ای ایت نشکار یا امثل سک و پوزر ای  
تبغیر بفرز نه شجاع نموده اند بلکه همه جواح معلمه را هم تعبیر بوله شجاع نموده اند  
و اند اند اعلم امال و نج کی از اصناف صقر است و او کی از جواح  
است و اول نسبت بصقر مثل ذر قلت نسبت به بازی و جرأت و جوار  
او بشیش از صقر است و از صقر جثه و قوه اضعف است و حرارت  
مزاج او بشیر است لهذا سبک بال و تندر پر و از است تعفن  
و هن او هم زیاد است بجهة فی انجلاع حرارت که در مزاج او است و سریز  
یو هم کمید فعه آب می آشامد جثه او کمتر از صقر است و غالباً نشکار او از جو ای ایت  
آبی است و میل زیاد نشکار موش و مار وار و واز نشکار نمودن کچه آه گو عالم  
است خواص و تعبیر او قریب بیاشق است اما قسم و یکی از صقر بیوی است  
کنیه او اب و ریاح است و شیشی بیاشق وار و ایل روم و مصر او را جلم  
میکنند و این کوچکتر از دو قسم و یکی است و میش کوتاه است و بمحضین  
پایمایی او مزاج ای ایل و ایل ای ایل ای ایل ای ایل ای ایل ای ایل  
از باشق است و در حرکت و طیران ابطا و واقع است آب همی اشام  
گمرند برست و ضرورت تعفن و هن او هم بشیش از باشق است اما نسبت  
بصقر اخر و ایشی است لهذا شجاع تراز صقر است و بر صقر و دینار عالم  
غالب آید و بشیر نشکار خود را بچکال پاره نماید بدون حاجت بنخخار چپ و  
چکال او نسبت بعض جواح بشیر است و اول کسی که اورا آخنه و معلیم



لنو و بهر ام کور بود او چنان بود که وقتی در شکار کاه دید که یوئیو قبره را عقب  
 منود و مرتفع و منخفض شد تا اور اصید و پاره منود و نهادی خود ساخت آن  
 طایر را بتدیر پست آورد و تعلیم مود رفته رفته شایع شد حشتم او بسیار  
 سرخ است ناشی که بکی از شهر ای عرب است کفته و یوئیو جمهذب مرشیق  
 کان عینیه لدی التحقیق ف اتن محروطان من عقیق و لفظ یوئیو در  
 علی شل جو معنی صدر کشی است و طایر مخصوصی و بنای او خالی از غرابت  
 نیست مثل این بنا در این عرب غیر از پنج لفظ نیامده یوئیو و جو جو و یوئیو  
 بسیار موحده که معنی اصل و فیان است میکویند زید بو بو الگرم ای اصله و  
 دو دو که شب پنجم و ششم و هفتم و هشتم است ولولو که در آن بچهار  
 قسم آمده لعله بد و همراه دلولو غیر همراه دلولو با همراه اول و عکس او الخواص  
 منزه از این بخشنده و باشکار طبری سحق نمایند و با سرکین سو سار  
 مخلوق نمایند صاحب بیاض حشتم را اکتحال با ونافع و مزیل است باد  
 خالص زهره آنرا هر کاه با آب شده انج بخشکانه تند و صاحب صداع سعوط  
 نماید رافع صداع است و ایضا دماغ آنرا با بخنج ذوب نمایند و  
 بخور اند کسی که میل مفرط بخمر و بنید و قفاع و سایر مسکرات داشته با  
 و عادی او شده باشد ترک این عادت نماید و مسکرات مبغوض او شوند  
 نظر این خاصیت را در دماغ عصفور تیر نقل منوده اند و اند العالم التعبیر  
 و یعنی بود رورو یا ولیل است بر اتصاف شخص صفت این اوله  
 و بعضی تعبیر بولد غیر صالح منوده اند و ہو العلیم الخیر آما سقرین قزوینی نقل  
 منوده که آنهم کمی از جواح است و دجهم شاهین است مکرانیکه پاها لیش  
 ضخیم تر است و تیش آن غالبا در بلاد پاروه است و در ترستان

سفر



بسیار است و از عادت آن ایست که در وقت شکار می‌دون طیور  
 در هوا مشرف بر آنها می‌شور و بگل دارد و را اطراف آنها پر و از میانه  
 با وقت سیکر مکان اول عود می‌نماید همه طیور در وسط دارد و جمعند و همچین طبقه  
 بطبقه در هر از زویل میانه طیور هم از خوف آن نزول می‌نمایند تا آنکه بزرگ من متصق  
 می‌شوند بزرگ از طیور باشید حسید میانه و بگی از آنها از خوف فرار نمی‌نمایند  
 و انته العالم تبصره منقول است که ذکر صقر لا فرج بالد نیاست مضمون  
 این ذکر و متعال منفأ و صدق انتهای هبت الدنیا رسک خطیث است عزیز اکر  
 چشم بصیرت نادرست ماقیان بینا دکوش عبرت و حقیقت اهل همان شنیو  
 باشد بچشم و گوش خود می‌بینم و می‌شنویم که تمامی سلسله موجودات دنکلی ذرا  
 کائنات بر می‌خندند و بلسان فکیح سر او جهار موخطه و پند میدهند ولی کو  
 کوش که بشنوید می‌اسرار شر نمود که نفعه سرایان عشق خاموش شد  
 که نفعه نازک و اصحاب فنبه در کشند تقادی فی کل آن الی که تكون فی طلب  
 اللذات الفانیة الدائرة الدنیویة وانت معرض عما یمروا السعادات الدنیویة  
 الاهرویة فان کنت من اصحاب اللب والعقل فاقع من الدنیا وغایبین کتف  
 من یفا کل ستة بیوبین لئلا سقط من البین و تجیئ بومراقبیا نجفی حسین چوهر  
 للعاء والشیء اند کی تامل را پیشه و تفکر اند کی شکن که کیستی و چیستی و از  
 کجا آمد و کجا می‌بردی و چه خواهی شد و سقط الرأس تو از که ام مشهربند  
 و ناجیه است چه خفت قلوب از عظم عیوب و اکبر ذنوب است اکر چه  
 آنی از آنات و لمحه از لمحات باشد حتی آنکه ارباب عرفان و اصحاب  
 کشف و ایقان عاقل را فی حسین العقلة و رز مرد کفار شمرده اند کجا نطق  
 حلام الطمار هر آنکو غافل از حق یک زمان است + در اند مر



کافراست امانتان است اگر آن کافری پوسته بودی  
 در اسلام بروی بسته بودی کرچه و صالح نکوش دیند  
 انقدر ایدل که تو ای کوش افخستم اما خلقنا کم عیشالعمی ولعمرت  
 لا و الله نه این حسین است اگرانم کی پیغمبر غلط از کوش در رعایم بداینم که  
 کیستم و پیغم و از کجا آمد و ایم و بچه کار آده ایم و کجا خواهیم رفت و چه خواهیم شد و مقصود  
 از آفریش حسین و سعین و الی که و رای این دنیا یه اثر متغیر زایل عالمی دایم  
 و از لی است که مقام اصلی و مرجع حقیقی عمه موجود داشت با دست و چون معلوم  
 باشد که منزل اجد و ما و ای مخلد نه این عالم بی نیاد است بلکه این رباط فانی  
 مرز عده و کذر کاه و بند رکاهان ایشیم و جهان است و از رستاقیت  
 خردی حصل شد ما راز او رایی باید که صاحب مکنت و شرودت باشیم و در این  
 منزل جا و دانی اسباب تعيش و کامرانی برای خود مهیا نمایم و اگر طرق  
 جمع زاد و راحله و طریق زاد و روی باز کشت بطن اصلی لوف را زانیم ز مانی کوش  
 و ہوش را بالکان طرق دانیم و راه روان دیار آشنا می باشیم بازیم و دو  
 از نصایح مشعفانه و مواعظ و دستانه ایشان و زنکذبیم که راد و راز  
 و پیش داریم و بتوشه و ذخیره متحیم تا بطن اصلی که سواد اعظم است  
 بنص حدیث شرف علیکم بالسواند الاعظم سهولت و اسانی رجوع عایم  
 اللهم حبب الیانا المسافرة الى قلیم العقول ولا زواج الذی هو وطننا  
 الا صلی و مسکنا التحقیقی فان حب الوطن من الایمان کاجوی بر لسان  
 اشرف نوع الانسان علیه حسکو اللهم لا ملك لمندان فایا کایه ها اللک ان تفهم من الوطن  
 مصر و دمشق و بغداد و صیعین والافریخ والرو در عربهم من البلاد و الله در قایلم  
 کنج علم با نهریج بالطن پکفت از بان بود جب لطن + اینو طن هصر و عراق و شام زیرت



این دلمن شهربست کار نامه است این دلطان نام  
 چونکه از دنیا سست تو و زین او طان غریبی ای پسر  
 خوب ببرست کرد و خاکست بس  
 تو و تاب از جسم و جان راشتا کن  
 موطن اصلی خود را یاد کن  
 باز مانی دور از استدیم وح  
 تا بکی ای هر ہشتاد صبا  
 در غریبی مانده باشی بسته پا  
 چند کن این بند از پا باز کن  
 بسراز لامحان پر واژ کن  
 تا بکی در چاه طبعی سیمه نمکون  
 یوسفی یوسف بای از چه برون  
 تا غریز مصر را تی شوے  
 و ارہی از جسم و رو حانی شوی فبعد القتیش فعلم علا ایقانیا بل عیانیا  
 آن مبدئن اس من الله و مرجعا الی الله و موطنا فی اقلیم الله فلیکن سیرک فی  
 سبیل الله و با الله و علی ملة رسول الله حتی تكون من ائمۃ المرحومین کما قال ملکنا  
 و سید نارئیس الموحدین و قائد الغر الماجدین امیر المؤمنین صلوات الله و  
 سلام علیه و علی احفاده الطیبین الطاهرين رحم الله امر عرف نفسه  
 و لم يتعذر طوره و علم من این و فی این و الی این و هذایا اخی علم لا يزال الا بفضل  
 الله و عنایته و الله يجتقص برحمته و فضله من دیشاعلیس کل من هم سلک و لامن  
 سلک و صل ولیس العلم بکثرة التعلیم والتعلیم بالهون و مریقد فی الله فی قلب من  
 دیشاعلیه عنایتیا ازلیه و موهب دیانیتیه جوتی فی الابد ماجری فی الأزل  
 و در غزو راین ہوس کر جان دیم  
 بکرول و رخانه و دکان نعم  
 هزار بکته باریک ترز مو ایجا شک  
 ذہر که سرتراشد فلندی و اند  
 فیاللنجب هذاسبیل ادم فی طیها یونوح ورمی فیها بالحجارة نوح و قدف  
 فیالتار خلیل و اضجع للذبح اسماعیل و بیع یوسف بتمن مجس ذاحنین



ولبث في السجن بضع سنين ونشر بالمناشير حبس ذكره وأفطر داود  
في البكاء وتغচ في الملك عيسى سليمان وتحير حبوب لون روانى موسى بن  
عمران وكسر حبىن المصطفى صلى الله عليه وسلم وأصيب قرن المرضى  
عليه الصلاة والسلام وسم الحسن عليه السلام كورة بعد آخرى وذبح حبىن  
عليه السلام بكمبلة واستل اهل بيته وعياله عليهم صلوات الله باقسام  
البلاد ونحن نسئلها ونطلبها بالمراء والجداول وكثرة القليل والغالى ما الشبه  
هذا بالمعنى وال الحال حاشا ثم حاشا لا بد لنا من تحمل الانقال في  
طريق الوصال إنما احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا  
يفتنون وتخليق النفس عن الوداع وتخليقها بالفضائل وملازمتها  
ذكر الله في الخلوة حتى يتبرأ القلب ويخلص من صدأ والشهوات النفسية  
والحواطر الشيطانية وترك الدنيا وملازمتها التقوى امن اسس  
بنيانه على ققوى من الله خيرا من اسس بنيانه على شفاجوف  
هاران تقو الله يجعل لكم فرقانا اي بين الحق والباطل وذلك بان الله  
هو الحق وان ما يدعون من دونه هو الباطل الا كل شيء ماسوئ الله باطل  
وكلى فعيم لا محالة زائل فان ادنى مرتب التقوى لا يقتاء عن المعنويات و  
المحرمات واعلاها عن مشاهدة الغير حتى عن نفسه  
امى آنکه يقبله وفاروس ترا برغزچرا حجاب شد پست ترا  
دل دری این و آن نشکوت ترا کیک دل داری نیز است کیک دوست  
وذلك لا يمكن الا بما المعرفة والمقاء والحبة وبای پیرزی بهانی که محبت ذرع  
معرفت است و شهره طبیعت آن تحره است پس هرچه معرفت بعض او واعمال  
دشوار او و اسعار و صفات او وزارت او ببر بناه بمشیر است محبت بشیر



چون محبت ناشی میشود از ادراک ملایی که از صفت جسمی ناشی شود پی  
 هر موجود یکه صفات جمالیه او زاید باشد آنکه بدستی و محبت است و این دو  
 ممکن است ادراک او که اجل من کل حبیل است پس محبو بیت و معشوقت  
 نامه مطلقه تاکه طلاق ذات که برایانی او است و این وحده لا شرکی له  
 و توضیح ذلك ان کل عاشق و محبت اما ان یحب نفس او یحب غيرها محبته النفس  
 فهی اشد و اکد و اقوى من محبته الغیر لآن محبته الغیر من المثال والاولاد والعيال و  
 غيرهم کلها راجعة الى محبته النفس والمحبته تكون بعد الملامه والمعرفة ولا  
 یئی اشد ملامه لاحد من نفس و لا هو بشيء اقوى معرفة منه بنفسه لآن  
 معرفة النفس بالنفس حضور و عملها بالغير حصولی فلهذا جعل معرفة النفس مفتاحاً  
 لمعرفة ربها حيث وفر في الابتها والآثار ان من عرف نفسه فقد عرف ربها ومعلوم كل  
 من له دربه في العقولیاً ان جو کل موجود نظر و فرع لوجود جاعله و بناءً من شئونه  
 و رشح من شحاته فمحبته نفسه ترجع الى محبته جاعله و قیومه

او را که بخود وجود نبود او را زکی جمال باشد  
 آفتاب ظاهری چون در آئینه تابش نماید آئینه چون ملائی از  
 نور او است خود را آفتاب یا پس خود را بجهة الصافع صفت  
 نور افت و دوست دار و داکر لذکر کنی آفتاب بی آئینه مش از مجلد  
 و تعالی نیست ولی جهیه انصباع او بصیغه نور افت که صبغت اندیه است خود را آفتاب  
 می پنداشد و تعشق بخود می درند و آلا او است که خود را دوست سید ارد و دو تو  
 و فهم ماقبل رق التوجیج و برقت الحمر فتشابه او شاکل الامر فکامنا خنود کا  
 قدح و کامنا قدح بلا خنود و اما محبته الغیر لحسنہ و جماله او لقربه  
 من الله و کامله و ذلك لآن الحسن و الجمال والكمال محظوظ لذاته



چه جمال صوری ظاہری باشد یا باطنی معنوی ان‌الله جمیل و بیحیب الجمال فی فنیت  
 چه غیر او را نشاید که جمال بو دیا کمال چه هر جمال یا کمالی که از موجودات بر زمین  
 نماید کلا و طراً عکوس انوار جمال و نموده آثار کمال آنحضرت متعال است  
 که در منظا هر و مرایا و قوایل طهور و بر زموده فکل ملیح حسینی من جماله  
 معاشرله بـلـ حـسـنـ کـلـ مـلـیـحـهـ پـیـسـ هـرـ جـاـ جـاـلـیـ اـنـتـ طـلـیـ اـسـتـ اـزـ آـنـ سـمـسـ تـابـانـ  
 و هر جمالی است قطره ایست از آن و ریایی سکران ولکل و مجده هو  
 مولیها اینما تو لوا فیض و جبرا الله و فیم عاقیل شربنا و اهر قناعی لامرض فضلها  
 وللامرض من کاسک کرام فصیب پیس اکر ناشی آن آفتاب جهان تاب  
 بر مجلای دل و مرآة روح طهور نما پیغیت حقیقی که از او بر زر و طهور  
 نماید حسن فطرت و نیکی سیرش خوانند و اکر بزطوا هر اجسام و ابدان جسمانی  
 و قوالب جسمانی ناشی و جلوه نماید حسن صورت و صفاتی ناشد آن بخوبی  
 مشتیج نیکی افعال و نخلافی اطوار و کردار است و این بخوبی مشتیج رطافت و ملا  
 و فضاحت حسن رفتار است ولی اصل و مثاء و بنعهه خیرات  
 و طیبات و رطافات ذات اقدس جمیل لذاته او است و باقی سایه  
 کسر ای بقیعه بیحسبة الطحان مماء پیس معرفت و محبت هر جمال من حیث آن  
 جمال راجع محبت و معرفت جمیل لذاته مطلق است فا احبت احمد  
 خالقه وجاعله ولکنه احتججه عنده تعالی تحت وجوه الاحباب واستا الاسبام من  
 لیل و سلی و شیر و عذر راء والدرهم والدینار والجاه والاقتدار اکر شتی  
 ول بالفت و محبت کمی از اینها از حیثیت ذات طلبانیه اینها بسته  
 شود حاشا که کفر محض و محض کفر عقلی است نه شرعی و از جا و متنی  
 و فطری سیر که فطرت الله الی فطر الناس علیهم ها کل مولد علی الفطرة



الآن ابواه یهودانه و بنصرانه او مجتسانه اشارت و شارقی است  
 با ویدور اقتاده و خارج شده این ره که تو میر وی تبرستان است  
 قبله نظر محبوث بطا هر هر چند حمال لسلی بود اما سبب حقیقت ته چنین بوده  
 لسلی آئینه پیش بیوده است که پیشتر محبوث نظر بجمال خود منوده و رحسن  
 لسلی و بد و خود را دوست داشته و در حقیقت خود بخود میباخت عشق  
 و امن و عندر را بجز نامی نبود و چنین است کلام در محبت غیر بجهت  
 احسان چه احسان هم محبوب است لذاته ولنفسه اعم از آنکه متعددی و  
 عاید محبت شود یا نشود ولا احسان الا من الله ولا محسن سوی الله  
 فان الله جل شانه ذوقی لا احسان و خالقه و جاعل اسبابه و دواعیه بسیار  
 الخیر امه علی کل شئ قادر فکل محسن فیهو حسنة من حسنات قدرتہ و حسن  
 اخلاق و افعال و قطرة من فیموس بخار جاله و کماله و افضلالله علم و ایمان  
 پائی فقره از برای اصحاب صفات و عرفان سهل و اسان است و  
 بیچاره احوال قشری که جمل نظرش بوسایط و اسباب است از درک  
 این لذت و رحیمان و ابد الدبر و رخدان است فان قدر الحکم الا و الیا  
 والأنبياء و سع واحده و معرفتہ باللغة الى جوئیات الامور کا هی باللغة  
 الى کلیاتها ولهم طور و راء طور العقل الجھوئے فهم لا ينظرون الا بعین و  
 وهی عین المؤید الخاصی فلا يلتفتون الى اسباب الصور قیز حیث  
 لا وجود حقيقة الا اسباب عینهم فضلًا عن سببیهای  
 و میله خواهم سبب سوراخ کن اسباب را برکنده از بخش و بن  
 و برکنده اسباب باین فرم است که همه وسایط و عمل طا هری را  
 لاشی محض فرض نمایی و همه امور ایت و سببیات را استند باین اسباب



بـ اـنـي وـ جـمـيع تـاـثـيرـات رـاـمـقـبـوـصـن دـرـكـفـ كـفـاـيـت حـضـرـت كـبـرـاـيـ  
 بـ اـنـي وـ بـلـسـانـ صـدـقـ بـكـوـنـي لـكـ الـكـبـرـيـاء لـكـ الـجـلـالـه لـكـ الـعـظـةـ  
 لـكـ الـفـضـلـ لـكـ الـاحـسـانـ درـپـرـ وـهـ عـاشـقـيـ نـسـانـ كـيـتـ  
 درـ جـلـوـهـ وـلـبـهـ عـيـانـ كـيـتـ حـسـنـ وـاـحـسـانـ چـوـ جـمـلـهـ اـزـتـ  
 مـحـبـ بـجـزـتـوـ درـ جـهـانـ كـيـتـ نـكـذـاشـتـ چـوـ غـيـرـتـ توـغـيـرـ  
 ماـ وـ مـنـ وـادـوـاـينـ وـآـنـ كـيـتـ عـاشـقـ چـوـ توـيـ وـعـشـقـ وـعـشـوقـ  
 لـيـلـيـ كـهـ وـقـيـسـ درـ جـهـانـ كـيـتـ وـاـمـاـ مـحـبـهـ الـغـيـرـ لـلـجـانـسـهـ وـذـلـكـ بـكـونـ  
 لـلـجـلـسـيـهـ لـاـنـ الـجـسـرـ الـجـسـرـ يـمـيلـ سـوـاءـ كـانـتـ الـجـانـسـهـ بـسـبـبـ ظـاهـرـ كـاـ  
 اوـ الصـبـيـ حـبـ الصـبـيـ وـ يـمـيلـ الـيـ لـصـبـاهـ اوـ بـسـبـبـ مـعـنـيـ غـيـرـ ظـاهـرـ بـلـ مـلـنـاسـيـهـ  
 خـفـيـهـ بـيـنـ الـحـبـ وـ الـمـحـبـ كـاـيـفـقـ وـ فـشـاهـدـ بـيـنـ شـخـصـيـنـ مـنـ غـيـرـ مـلـاحـظـهـ جـهـاـ  
 وـ كـاـلـ وـ لـاطـعـ فـ مـاـلـ بـاـنـ تـجـهـزـ تـنـاسـ بـ الـأـرـواـحـ وـ اـيـتـلـاـفـهـاـ كـاـ قـالـ صـلـىـ اللـهـ  
 عـلـيـهـ وـ الرـوـسـلـ الـأـرـواـحـ جـنـودـ بـجـنـدـهـ فـاـقـعـارـفـ مـنـهـاـ اـيـتـلـفـ وـ مـاـ  
 تـنـاكـرـ مـنـهـ بـاـخـتـلـفـ وـ هـذـاـ اـمـرـ عـزـيـزـ مـنـ عـجـائـبـ اـسـبـابـ الـحـبـ لـكـ اـصـحـاـبـ الـنـجـومـ  
 مـعـقـدـهـمـ غـيـرـ مـاـ ذـكـرـ وـهـوـ الـأـنـفـاقـ فـ طـالـعـ الـوـلـادـةـ وـ غـيـرـ وـ الـحـاـصـلـهـ هـذـاـ الـحـبـةـ  
 اـيـضاـ اـجـعـةـ الـمـحـبـهـ النـفـرـ فـ تـرـجـعـ الـمـحـبـهـ اللـهـ كـاـ عـرـفـتـ فـ لـاـ مـحـبـ بـاـلـحـقـيقـهـ الـأـ  
 لـهـقـرـ لـاـ مـسـنـحـوـ لـلـحـبـهـ سـوـاـ عـلـارـ الـعـبـدـ مـنـ جـيـثـ ذـاـنـهـ لـاـ وـجـوـلـهـ مـنـ ذـاـتـهـ بـلـهـ وـ مـحـضـ  
 وـ عـدـ مـصـرـفـ وـ لـيـسـ فـ الـوـجـوـدـ شـيـئـ لـهـ بـنـفـسـهـ قـوـامـ اـلـاـ الـحـيـ  
 الـقـيـوـمـ الـذـيـ هـوـ قـائـمـ بـذـاتـهـ وـ كـلـ مـاـ سـوـاهـ قـائـمـ بـهـ

زـيـشـينـ عـمـتـ كـانـتـ مـاـ بـتـوـقـاـ نـمـ چـوـ توـقـاـ نـمـ بـاتـ  
 فـاـنـ اـحـبـ الـعـارـفـ ذـاـنـهـ وـ نـفـسـهـ فـ الـضـرـوـرـةـ يـحـبـ الـمـفـدـلـ وـ جـوـدـهـ  
 الـمـدـهـمـ لـهـ اـنـ عـرـفـهـ حـالـفـاـمـ وـجـدـاـ وـ مـخـرـعـاـ وـ مـبـقـيـاـ وـ قـوـهـ بـنـفـسـهـ وـ مـفـوـعـهـ الـغـيـرـ فـاـنـ

كان

